



زهره زنگ‌آمیز
روزنامه‌نگار

شهر مهربانی با همسایه‌داری در رمضان

بانوان مشهدی در حاشیه شهرها در روزهای بلند روزه‌داری سنگ تمام گذاشتند

+ مشهد شهر همسایه‌داری است

مشهد شهر همسایه‌داری است، شهر همدلی‌های محلی. مردم این شهر سال‌هاست از مهربان‌ترین همسایه دنیا رسم و سبک زندگی آموخته‌اند.

از برکات ماه مهربانی همین است که مردم محلات قدیمی شهر از خانواده به هم نزدیک‌ترند. دقیق‌تر بگوییم، همسایه‌ها مثل خانواده‌ای بزرگ‌اند و از ریزترین اتفاقات زندگی هم باخبر. هوای همسایه را داشتن از سبک زندگی رضوی سرچشمه گرفته است و در محلات قدیمی و محلات حاشیه این شهر هم چنان برقرار.

مثلاً طایفه خانم می‌داند دیشب نسرین خانم افطار تخم‌مرغ آب‌پز با خیارشوری که هفته قبل با هم انداختند را سر سفره داشته است. او هم چنین می‌داند محمدآقا، همسایه سمت راستی، امشب ننگه‌بان شیف‌ت شب است و مریم خانم تا سحرگاه تنهاست. طایفه خانم توی کوچه، روی سکوی روبه‌روی خانه‌شان، گاهی تا سحر با زن محمدآقا گپ می‌زند، سبزی پاک

می‌کند و تدارک سحری می‌بیند تا زمان برایشان زودتر بگذرد.

+ محلات پایین شهر مشهد ایرانی کوچک‌اند

آنجا در کوچه‌های آخر شهر، روبه‌روی زمین‌های زراعی آستان قدس، مثلاً همه می‌دانند ماشین حسین آقا خراب شده و تعمیرگاه است و او و زن پابه‌ماهش این هفته خرج زندگی‌شان لنگ می‌زند و حسابی هوای زن و بچه‌اش را دارند. رمضان که می‌شود، این خانواده بزرگ هم سفره می‌شوند. رسم کاسه همسایگی هم پررنگ‌تر می‌شود.

ناهد خانم آش خوشمزه‌ای برای افطار می‌پزد اما قابلمه او برای خانواده چهارنفری‌شان نیست و به تعداد ۱۰ همسایه این طرف و آن‌طرف‌تر تدارک دیده شده است. میادا خانم رضایی که پابه‌ماه است دلش خواسته باشد یا پیرمرد همسایه که تازه زنش را از دست داده است امسال احساس غربت کند. او حتی حواسش به طلبه ساده‌زیست محله‌شان هم هست.

محلات پایین شهر مشهد ایرانی کوچک‌اند با هم‌زیستی اقوام مختلف، کرمانی و یزدی و ترک و زابلی و بلوچ در کنار هم. رمضان که می‌شود، حال و هوای محلات کم‌پرخوردارتر متفاوت‌تر از محلات اعیان‌نشین است.

+ مساجد و محافلی که روزه‌داران را مهمان می‌کنند

این روزهای آسمانی دست‌های کریمانه نیز به سفره‌های افطار شهروندان در محلاتی که اقتصادشان کم‌رونق است، برکت می‌بخشند تا در روز محشر امیدوار به لطف و کرم کریم اهل بیت باشند. سفره‌های اطعام و انفاق به نیازمندان به همت امامان جمعه و نیکوکاران گسترده می‌شود و هرشب مساجد، حسینیه‌ها و خانه‌های بسیاری به مناسبت ماه خدا میزبان روزه‌داران‌اند. آن‌ها معتقدند ماه مبارک رمضان از جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی بسیار بالایی برخوردار است و صله رحم، دست‌گیری از ضعفا



۲شنبه
۵ اردیبهشت ۱۴۰۱
۲۳ رمضان ۱۴۴۴ شماره ۳۶۵۰

(۶)

و کمک به یتیمان ثواب مضاعفی دارد. در ماه خدا، از دیگر آیین‌های محلی، برگزاری مجالس تفسیر و روخوانی قرآن است که چراغ معنویت را در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر روشنایی می‌بخشد.

+ قرآن‌های که توسط زنان دور می‌شود

جلسات جزءخوانی خانگی زنان قرآن کریم در مشهد از قدیمی‌ترین و گسترده‌ترین محافل قرآنی کشور محسوب می‌شوند. در این شب‌ها هیچ کوچه‌ای نیست که به نور قرآن روشن نباشد، و پرچم این جلسات بر سرای هزاران خانه‌ها افراشته است.

اما برگزاری جلسات قرآن در منازل برای بانوان نیز رونق خاصی دارد. هر روز جلسات جزءخوانی با حضور اهالی محله و یک قاری مسلط به قرآن شکل می‌گیرد. دختران و زنان در همه سنین، گرد سفره معنوی قرآن می‌نشینند و خطبه‌خط، صفحه‌به‌صفحه و جزء‌به‌جزء می‌خوانند و برای نیت دل و برآورده شدن حاجات‌شان متوسل به امامان معصوم می‌شوند.

این جلسات همایش‌هایی محلی و سنتی است و شاید از کمترین برکات آن باخبر شدن اهالی محله از احوال هم و ایجاد آشنایی برای ازدواج دختران و پسران با وساطت خانواده‌ها باشد.

+ پخت نان برای مساجد و همکاری بانوان

شب‌های قدر و شب شهادت حضرت علی (ع) نیز حرم رضوی، مساجد و تکایا محل برگزاری مراسم عزاداری و سینه‌زنی هستند. در کنار مراسم‌های رسمی، برخی بانوان و بزرگ‌ترهای محله نیز سفره‌های نذری برای خانواده و همسایگان می‌گسترانند و پس از مراسم افطار، آیین‌های مذهبی شب قدر را برگزار می‌کنند. بیشتر این محافل با استقبال مادران و زنان روبه‌روست. این روزهای آسمانی، مشهدی‌ها مهمان ضیافت الهی‌اند. سفره بابرکت معنویت در سطح شهر گسترده شده است، نسیم وحی می‌وزد و هیچ‌کس از آن بی‌بهره نیست.

همسر شهید مدافع حرم مرتضی عطایی

از دبستگی‌های همراه زندگی‌اش حرف‌هایی شنیدنی دارد

خاطرات خوب مادر ماه رمضان شکل گرفت

همسر کارهای تعمیر تأسیسات ساختمان اعم از آب‌گرمکن، کولر و... را انجام می‌داد.

+ به حال شهدا غیبه می‌خورد

این همسر شهید از همان اول پای اعتقادات مرد خود می‌ایستد و زندگی با او را راهی برای رشد هردو می‌داند. «آقامرتضی را به عنوان یک بسیجی می‌شناختم که فعالیت بی‌نظیری در این عرصه داشت. شب خواستگاری فقط از بسیج و حوزه و پایگاه حرف می‌زد. غیر از این هیچ صحبتی با هم نداشتیم. از زمانی که همسر ایشان شدم، در امور نظامی و آموزش اسلحه و کارهای فرهنگی بود. از کارهای خیلی خاص آقامرتضی بردن کاروان زیارتی در پیاده‌روی اربعین به کربلا بود. به زیارت امام حسین (ع) بسیار علاقه داشت. مزار شهید کاوه زیاد می‌رفت و همیشه می‌گفت: اگر آن زمان بودم، حتما جنگ می‌رفتم. همیشه به حال شهدا غیبه می‌خورد. پدر مرتضی زمان جنگ در کمیته کار می‌کرد. مادرش نیز فعالیت‌های پشت جبهه داشت.»

شهید مرتضی عطایی معروف به «ابوعلی» از بسیجیان مشهدالرضا و از مدافعان حرم حضرت زینب (س) بود که جانشینی فرماندهی تیپ عمار لشکر فاطمیون را بر عهده داشت. او هم‌زمان با روز عرفه سال ۹۵ در لاذقیه سوریه به شهادت رسید. مریم جرجانی، همسر این شهید، هنوز خاطرات اولین روزهای همراهی و آشنایی با همسرش را به خاطر دارد و این خاطرات شیرین را مرور می‌کند. «من با همسر برادر آقامرتضی دوست صمیمی بودم. یک بار که در مجلس مولودی بودیم، گفتند من همراه با مادر شوهرم می‌خواهیم به خواستگاری شما بیاییم. از این موضوع چند ماهی گذشت تا اینکه مادر آقامرتضی اواخر ماه رمضان تماس گرفت و گفت می‌خواهیم بیاییم خواستگاری. خاطرات خوبمان در ماه رمضان شکل گرفت. شهید متولد ۴ اسفند ماه ۱۳۵۵ در مشهد بود. خانواده مرتضی متشکل از شش خواهر و برادر بودند. مرتضی فرزند دوم بود. بعد از ادامه تحصیل و خدمت سربازی، در مغازه پدری‌اش در کار تأسیسات ساختمان مشغول شده بود.

+ من سوریه هستم

در شرایطی که رفتن به سوریه سخت بود و خبر آن نباید می‌پیچید، او به ناچار رفتنش را از خانواده مخفی می‌کند. «نخستین بار که رفت، به من چیزی نگفت. ماه رمضان سه سال پیش برای راه‌اندازی بیمارستان امام‌سجاد که کنار نهر علقمه است، عازم کربلا شد و حدود یک ماه در کربلا بود. بعد ساعت کار نیز با گروه‌های نظامی و مردمی عراق ارتباط گرفته بود. وقتی برگشت، به یک ماه نرسید که گفت: باید مجدد کربلا بروم. سه هفته از مرتضی خبر نداشتیم. گویا برای دوره آزمایشی رفته بود. وقتی به سوریه رسیده بود، با برادرش تماس گرفته و گفته بود: من سوریه هستم.»

+ خواب دیدم

خاطرات مریم خانم به آخرین روزهای همراهی با همسر می‌رسد و آخرین تماس‌ها و آخرین سلام‌ها. «آخرین مرتبه‌ای که مرتضی راهی شد ۱۷ مرداد سال ۱۳۹۵ بود. آخرین بار، قبل از رفتن، خواب عجیبی دیدم. به مرتضی گفتم: می‌خواهی بروی منطقه؟ گفت: نه، کی گفته؟! گفتم: من خواب دیده‌ام. نگرانم اسیر شوی. می‌ترسم در شناسایی‌ها که تنها هستی، تشنج کنی و بی‌هوش شوی؛ بعد هم اسیر شوی. نگران اسارتش بودم. مرتضی خیلی تشنج

می‌کرد، به دلیل حضور در منطقه و موج‌های انفجار که گرفته بود. خوب به یاد دارم آخرین مرتبه‌ای که برگشت، اسفند ۱۳۹۴ بود. آن هفته سه بار تشنج کرد. یعنی هر هفته سه بار این حالت به او دست می‌داد. مرتضی سردرد می‌شد و اگر قرص هایش را نمی‌خورد، بی‌هوش می‌شد. آخرین باری که راهی شد، به رویش نیاوردم که می‌دانم قصد رفتن دارد. اولین مرتبه‌ای بود که از بچه‌ها خداحافظی کرد. از پدر و مادر من هم خداحافظی کرد. روز آخر می‌دانستم که دیگر او را نمی‌بینم.»

